بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری 15 دی 1394.

بحث در مورد کتاب بصائر الدرجات بود. کتاب بصائر الدرجات یک استثنایی از کتب صفّار شده است در کتب فهارس و این استثنا شدن گاهی اوقات ممکن است تصور شود که در اعتبار این کتاب لطمه وارد می کند. من حالا اول این عبارت کتب رجالی را در مورد اینها می خوانم و بعد در اینکه آیا این لطمه ای وارد می کند یا خیر صحبت می کنم. بصائر الدرجات نجاشی ترجمه ای که کرده است گفته است که در ذیل ترجمه صفار گفته است له کتبٌ منها کتاب الصلوه کتاب الوضو در عداد کتبش من جمله کتاب بصائر الدرجات اخبرنا بکتبه کلها ما خلا بصائر الدرجات ابو الحسین علی بن احمد بن محمد بن طاهر الاشعری القمّی. قال حدثنا محمد بن حسن بن الورید عنه بها. و اخبرنا ابا عبدالله بن شاذان قال حدثنا احمد بن محمد بن یحیی عن ابیه عنه بجمیع کتبه و به بصائر الدرجات. این رجال نجاشی صفحه 354 رقم 948. در فهرست شیخ طوسی تعبیر می کند له کتبٌ مثل کتب حسین بن السعید و زیاده کتاب بصائر الدرجات و غیره. اخبرنا جماعهٌ عن محمد بن علی بن الحسین عن محمد بن حسن بن الورید عن محمد بن حسن صفار عن رجاله الا کتاب بصائر الدرجات فانه لم یروی عنه محمد بن حسن بن الورید. و اخبرنا الحسین بن عبیدالله عن احمد بن محمد بن یحیی عن ابیه عن محمد بن حسن صفار. خب بعضی ها با توجه به این عبارات گفته اند که اصل نسبت بصائر الدرجات به صفار روشن نبوده است. ابن ورید و تابعین ابن ورید که شیخ صدوق هم معمولا تابع ابن ورید هست این بصائر الردجات را مال صفار نمی دانسته است پس بنابراین مال جایی که نسبت کتاب به صفار ثابت نیست مشکل هست که این کتاب معتبر باشد. خب این اصل تقریب اشکال است. در پاسخ باید ببینیم که اصلا مفاد اخبرنا بکتبه چیست. مفاد این عبارت چیست و بعد ببینیم که این استثنا شدن باعث بی اعتبار شدن بصائر الدرجات می شود یا خیر. خب یک معنا ابتدائا ظاهر بدوی اخبرنا بکتبه هست و آن این است که به این کتاب ها، ببینید کتاب یک مجموعه ای است از یک سری مطالب. این مطالب و مثلا فرض کنید کتب حدیثی یک مجموعه احادیث هست. اخبرنا بکتبه ظاهر بدوی اش این است که به این مجموعه ما را خبر داد. اما اینکه بخواهیم بگوییم مراد این هست که این که این مجموعه مال مؤلف است، نسبت این مجموعه به مؤلف را به ما خبر داد، آن ذاتا یک معنایی هست خلاف ظاهر. ظاهر این که به کتاب خبر داد این است که به مطالب کتاب خبر داد. حالا این خبر دادن به مطالب کتاب به روایات کتاب، چه نحوی از انحاء است آن یک بحث دیگری هست که باید بعدا مطرح کنیم. حالا آن را بعد در موردش صحبت می کنیم. پس بنابراین ظاهر بدوی در مورد اخبرنا بکتابه این هست که مراد این هست که به خود کتاب نه به نسبت کتاب به مؤلف یا به تعبیر آقای صدر که این احتمال را مطرح می کنند در بعضی از تعبیرات به نام کتاب خبر داد. به نام کتاب خبر دادن که فرض کنید فهرست کتاب ها را ارائه داد به این معنا نیست.

سوال:..

پاسخ: نه نه قائل نیست. شهید صدر در ضمن بحث هایی که در همان بحث تعویض سند مطرح می کند یکی از احتمالاتی را که مطرح می کند این است که مراد از اخبرنا بکتبه این است که اخبرنا به اسماء الکتب. این را به عنوان احتمال طرح می کند و بعد رد می کند و قبول نمی کند. ولی می خواهم بگویم که ظاهر ابتدایی این عبارت که یک همچین معنایی نیست. حالا ببینیم آیا مثلا قرینه ای برای اثبات این ظاهر یا بر نفی این ظاهر داریم یا خیر.

سوال: .. ظاهر یعنی اینکه مطالب کتاب

پاسخ: خود مطالب کتاب را اخبار داده است. حالا نحوه اخبار دادن به چه نحو است بعد صحبت می کنیم. ببینید تحمل یک روایت طرق ثمانیه دارد که آقاین ذکر کرده اند حالا اینکه این تحمل روایت با کدام یک از این طرف هست یک بحث جداگانه ای هست که بعد از اینکه این بحث را تمام کردیم اشاره اجمالی به آن بحث هم می کنم. اما علاوه بر اینکه ظاهر عبارت چنین هست، قرائنی روشن می کند که همین ظاهر هم مراد است. یعنی اینکه مراد از مرجع ضمیر اخبرنا بکتابه، یا بکتبه، مراد از اخبرنا بکتبه این باشد که به نسبت کتاب به مؤلف خبر داد. یا به نام کتاب ها خبر داد. اینجور چیزها قرائنی نشان می دهد که این معانی درست نیست. یکی از آنها این است که ایشان گاهی اوقات می گوید اخبرنا بکتبه و روایاته. و روایاته را اضافه می کند.کتابها یک مجموعه مشخص هستند. خب آن را حالا ممکن است شما بگویید نسبت کتاب ها را به مؤلف خبر داد. ولی بحث روایات یک مجموعه مشخص نیست بگوییم این مجموعه را نسبتش را به مؤلف خبر داد. اگر مراد روایات یعنی آن چیزی که روایتش روایت او هست. آن چیزی که روایت او هست نسبتش به مؤلف که ضرورت به شرط محمول است. این که معنا ندارد که خبر داد که روایات این شخص، روایات این شخص است مال مؤلف است. خب معنا ندارد. این است که باید اخبرنا بروایته یعنی به واقعیت روایات معنون به روایات خبر داد نه اینکه خبر داد که روایات این شخص منسوب برای او هست. اینکه معنا ندارد. پس خود اخبرنا بجمیع کتبه و روایاته این یک قرینه است که مراد از مرجع ضمیر اسماء کتب یا نسبت کتب به مؤلفین نیست. این یکی. نکته دوم اینکه خیلی جاها به جای تعبیر اخبرنا تعبیر رویناه به کار برده شده است. حالا اخبرنا را شما ممکن است بگویید که این احتمال را مطرح کنید که اخبرنا بکتابه یعنی اخبرنا بنسبت الکتاب بالمؤلف یا اخبرنا باسم الکتاب امثال این احتمالات را. ولی در رویناه این احتمال خیلی مستبعد است و اصلا رویناه یعنی خود کتاب را بر ما روایت کرده است. ببینید حالا مثلا یعنی مفاد اخبرنا و رویناه با توجه به نحوه کاربردی که هست یک مفاد هست. حالا من عبارت هایی در مورد اخبرنا و رویناه می آورم تا این مطلب روشن تر شود. ببینید بعضی جاها مثلا یک کتاب را نسبت می دهد می گوید له کتاب اخبرنا به فلان کس. این تعبیر هایی هست که خیلی وقت ها اینجوری تعبیر می کند. ولی گاهی اوقات به جای اینکه بگوید اخبرنا مثلا له اصلٌ اخبرنا به فلان کسک، له مسائل اخبرنا بها فلان کس. ولی همین جا گاهی اوقات به جای اینکه بگوید اخبرنا به تعبیر می کند رواه لنا. در ترجمه ابراهیم بن یحیی می گوید له اصل رواه حمید بن زیاد. حالا آن یا مثلا از این روشن تر له اصل رواه لنا احمد بن ابدون. به جای اخبرنا به رواه لنا به کار می برد. بعضی جاها حالا یک تعبیری که از این روشن تر هم هست مثلا در ترجمه احمد بن نضر خزاز. این عبارت را مشاهده بفرمایید. می گوید که در ترجمه احمد بن نضر خزاز، البته در کتاب من صفحه 81 است. می گوید

احمد بن نضر خزاز له کتاب اخبرنا به عده من اصحابنا عن محمد بن علی بن حسین بن بابویه عن ابیه و محمد بن حسین تا آخر. و رواه لنا ابن ابی جید عن ابن ورید. به جای طریق دوم را که ذکر می کند یک طریق با تعبیر اخبرنا به ذکر می کند و یک تعبیر را با رواه لنا ذکر می کند. مرجع ضمیر رواه لنا با اخبرنا به یکی است. اگر رواه لنا اخبرنا به مراد اخبرنا بنسبت الکتاب الا مؤلفه است رواه لنا یعنی روا نسبت الکتاب لنا. این خیلی مستبعد هست که در رواه لنا این معنا را بخواهیم پیاده کنیم. به خصوص بعضی جاها در ترجمه احمد بن عمر الحلال می گوید له کتاب اخبرنا به ابن ابی جید عن محمد بن حسن بن الورید تا آخر طریق ذکر می کند. می گوید و رواه ایضا ابن الورید عن سعد و الحمیری. رواه ایضا یعنی آن هم روایت کتاب هست. آن تعبیر اخبرنا قبلا به کار رفته است. و همین جور موارد دیگری که از آن کاملا استفاده می شود کلمه اخبرنا و رواه مفادش یکی است. نکته دیگری که این جا هست که روشن می کند که اخبرنا به معنای نسبت کتاب به مؤلف نیست استثناهایی که از اخبرنا بجمیع کتبه و روایاته ذکر می شود. مثلا حالا من بعضی استثناها را ذکر کنم ایشان در ترجمه علی بن ابراهیم، متأسفانه این چاپی که دست من است غیر از آن چاپی است که آدرس ها را از روی آن یادداشت کرده ام باید بگردم حالا. در ترجمه علی بن ابراهیم، در فهرست شیخ می گوید که اسم کتبش را ذکر می کند و بعد می گوید که اخبرنا بجمیعها جماعه عن فلان کس عن فلان کس

**و أخبرنا بذلك الشيخ المفيد رحمه الله عن محمد بن علي بن الحسين بن بابويه عن أبيه، و محمد بن الحسن، و حمزة بن محمد العلوي، و محمد بن علي ماجيلويه عن علي بن إبراهيم إلا حديثا واحدا استثناه من كتاب الشرائع في تحريم لحم البعير و قال لا أرويه لأنه محال،**

نه اینکه این حدیث را استثنا کرده است گفته است جزو این کتاب نیست. گفته است که نه روایت نمی کنم. استثنا کرده است و روایت نکرده است. یعنی غیر این حدیث را روایت کرده است و این حدیث را روایت کرده است.

بحث این هست که آیا اخبرنا بجمیع کتبه یعنی اینها می گویند که این کتاب حالا مطلب را توجه کنید بعد اخبرنا بجمیع کتبه آیا مفادش این هست که می خواهد بگوید این کتاب ها مال او هستند اگر کتاب نسبت کتاب به مؤلف حدیث از او استثنا نمی شود. اینکه حدیثا واحدا دارد اول اصلا استثنا نمی شود اما اگر بگویید مراد این هست که نسبت منقولات کتاب مطالب کتاب کأنه گفته است همه مطالب کتاب مال مؤلف است مگر این که مال مؤلف نیست. این استثنا که کرده است نگفته است که این حدیث واحدی که در کتاب شرایع هست این مال علی بن ابراهیم نیست. گفته است که من این را روایت نمی کنم. پس استثنا از روایت کردن است نه از استثنا از اینکه این مال علی بن ابراهیم باشد. می گوید این محال است و چون محال است من این را روایت نمی کنم. پس آن مستثنا منه روایت کردن مطالب کتاب هست. میگوید این حدیث واحد به دلیل اینکه مطلب محالی است مطلب مقطوع البطلانی هست من این را روایت نمی کنم. خود این معنایش این است که مستثنی منه ما روایت کردن به این طریق هست نه نسبت کتاب به مؤلف.

سوال:....

پاسخ: حالا صبر کنید آن را هم من بعدا در مورد اینکه مفادش چیست صحبت می کنیم.

همچنین استثناهای دیگری که وجود دارد مثلا می گوید که فلانی غالی است در کتاب هایش تخلیط دارد. اخبرنا بجمیع کتبه ما خلا تخلیط. اثبات می کند که این کتاب هایش تخلیط دارد ولی این تخلیط ها را من نمی خواهم روایت کنم. نه اینکه این تخلیط یعنی مطالب فاسد. نه اینکه این مطالب فاسد مال مؤلف نیست. نه این مطالب فاسد مال مؤلف هست و نسبت هم می دهد می گوید این کتاب هایش تخلیط داخلش هست. ولی من این تخلیط ها را روایت نمی کنم. من این تخلیط ها را نقل نمی کنم.

یا مثلا در استثنایی که در کتب محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری هست. می گوید که به اصطلاح ابن ولید از روایت های محمد بن احمد بن یحیی حالا من عبارت شیخ طوسی را بخوانم عبارتش را ببینید،

دو تا چاپ است اینهایی که می خوانم از این چاپ است ولی روایاتی که یادداشت کردم از یک چاپ دیگر است اینها یک مقداری محمولاتش با هم فرق دارد.

سوال:...

پاسخ: آن که استثنا می کند نه استثنا از نسبت کتاب به مؤلف.

سوال: می گوید چون این خیلی محال است مضمونش بعید است...

پاسخ: نه می گوید که لا اروی. نمی گوید بعید است می گوید من روایت نمی کنم. توضیح می دهد استثنا می کنم استثنا از روایت کردن است. مستثنی منه روایت کردن است و نه مثتنی به نسبت کتاب به مؤلف.

سوال: ...

پاسخ: حالا صبر کنید آن که بعد مفادش چیست بعدا توضیح می دهم مفادش چیست. اصلا بحث دست و اینها نیست. بحث دست نیست. می گوید من اینها این را روایت نمی کنم چون محال است. می گوید این را روایت نمی کنم نه اینکه می گویم مال آن نیست. حالا به خصوص در این ترجمه محمد بن ثنان. می گوید که و جمیع ما رواه الا ما کان فیها من تخلیط او غلو اخبرنا به جماعه و جمیع ما رواه. همه این روایت های محمد بن ثنان را مگر ما کان فیها من تخلیط و غلو. می خواهد بگوید آن چیزهایی که تخلیط و غلو هست را محمد بن ثنان روایت کرده است. ولی آنهایی که محمد بن ثنان روایت کرده است را من روایت نمی کنم. اخبرنا به جماعه عن ابی جعفر بن بابویه تا آخر عبارت. در ترجمه محمد بن اورمه می گوید له کتب مثل کتب حسین بن السعید و فی روایاته تخلیط. در روایاتش تخلیط وجود دارد. اخبرنا بجمیعها الا ما کان فیها من تخلیط او غلو و کی و کی و کی!

همین جور ذکر می کند. بعد می گوید که محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری. می گوید اخبرنا بجمیع کتبه و روایاته، از چند طریق ذکر می کند. یکی از آن طریق ها به شیخ صدوق منتهی می شود. چند تایش سه تا طریق ذکر می کند که یکی از آنها به شیخ صدوق منتهی می شود. قال ابو جعفر البابویه الا ما کان فیها من غلو او تخلیط و هو الذی یکون طریق محمد بن موسی الحمدانی أو یرویه عن رجلٍ. یرویه، یعنی آن که روایت می کند من روایت نمی کنم. أو یرویه محمد بن احمد بن یحیی عن رجل. آن هایی که او روایت می کند من روایت نمی کنم. أو عن بعض اصحابنا أو یقول و رواه. پس نسبتش به محمد بن احمد بن یحیی را مسلم می گیرد. ولی می گوید با وجود اینکه محمد بن احمد بن یحیی روایت می کند من روایت نمی کنم. أو یرویه عن محمد بن یحیی الماضی أو عن ابی عبدالله الرازی الجامورانی أو یقول وجدت فی کتابٍ. همین جور تا آخر تعبیراتی که ببینید تعبیرات کاملا تعبیرات روشن هست که استثنا از نسبت اینها به مؤلف نیست. می گوید با وجود اینکه محمد بن احمد بن یحیی اینها را روایت کرده است و روایتش هم، محمد بن احمد بن یحیی روایت کرده است ولی من ابن ولید اینها را نقل نمی کنم به دلیل اینکه اینها را غلو و تخلیط می دانم و نادرست می دانم و اشتباه می دانم. ببینید، آقایان روایت مطلبی که باطل بوده است اشکال شرعی می کردند و حرام می دانستند. اینکه یک شخصی بخواهد یک مطلب باطل و مجعول را نقل کند. نقل از کتب یک نقل اجمالی است کأنه منقولات آن تلقی می شده است. این استثنا در واقع برای این استثنا می کنند که داخل در موضوع تحریم روایت های مجعول و روایت های غیر صادر نباشند. استثنا انگیزه شان این مطلب هست. این هم یک نکته. حالا دو نکته دیگر هم من عرض کنم که بعد برگردم به بحث اینکه مفاد این عبارت بجمیع کتب و روایاته چیست. یکی اینکه شیخ طوسی در تهذیبین خب مشیخه ذکر می کند. در مشیخه خب روشن صریح است که عبارت مشیخه برای نسبت کتاب به مؤلف نیست. می گوید ما رویته عن فلان کس فقد اخبرنی به و ما کان فی هذا الکتاب الحمد بن یعقوب الکلینی فقد اخبرنی به فلان کس از فلان کس از محمد بن یعقوب و ما. آن چیزی که متعلق اخبار هست روایات کلینی است. آن چیزی از کلینی که روایت کردیم. خب واضح است خب عبارت مشیخه که مشیخه برای این هست که طرقش را به روایت های کلینی ذکر کند. نه نسبت کافی به کلینی. خب این واضح است.

آخر مشیخه ایشان ارجاع به فهرست می دهد. می گوید اینهایی که من ذکر کردم قسمتی از طرق من هست. بقیه طرق را به فهرست من مراجعه کن من طرق خودم را به اینها در فهرست روشن کردم. از آن عبارت استفاده می شود که آن جایگاهی که فهرست دارد همان جایگاهی دارد که مشیخه دارد یعنی همان کاری که مشیخه می کند و ما را به روایت های کلینی می رساند همان کار را هم طرق می کند. یعنی مشیخه تهذیبین به منزله قطعه ای از فهرست شیخ طوسی تلقی می شود. خب همان هم با توجه به عبارت مشیخه که صریح هست که طرق به روایات هست نه اخبار به نسبت کتاب به مؤف طرق فهرست شیخ هم همین مطلب از آن استفاده می شود. یک نکته دیگری را که به عنوان مؤید ذکر می کنند آن این است که موارد زیادی در فهرست شیخ در رجال نجاشی طریق ذکر نکرده است به کتب. اسم کتاب ها را اورده است ولی برایش طریق ذکر نکرده است. موارد زیادی از مواردی که این شکلی هست کتاب های کلامی است. در کتاب های کلامی خیلی وقت ها این اتفاق خیلی زیاد رخ می دهد یعنی عدم ذکر طرق در کتاب های کلامی حجمش خیلی زیادتر از کتاب های حدیثی است. در کتاب های حدیثی معمولا طرق ذکر کرده است ولی در کتاب های کلامی شما فرض کنید در 1200 ترجمه ای که در رجال نجاشی ذکر شده است اگر در صد ترجمه طریق ذکر نشده باشد از این صد ترجمه سی تای آن مربوط به کتاب های کلامی است. در حالی که نسبت کتاب های کلامی به کل کتاب های کلامی سی درصد نیست. کتب کلامی مثلا پنج درصد کل کتاب ها کتاب های کلامی باشد. ولی عدم ذکر طریق در کتب کلامی خیلی حجمش بیشتر است نسبت به سایر کتاب ها. اینکه اگر قرار بود این طرق برای نسبت کتب به مؤلفین باشد و برای اثبات نسبت باشد فرقی بین کتاب های کلامی و غیر کلامی ند ارد همه این ها خب نیاز به اثبات نسبت کتاب به مؤلف دارد. اینکه در کتب کلامی ما می بینیم که این طرق را خیلی وقت ها ذکر نمی کند فهرست شیخ هم همین جور است در کتب کلامی خیلی وقت ها ذکر طرق نشده است این علتش این است که انگیزه ذکر طرق نسبت کتاب به مؤلف نبوده است بلکه انگیزه ذکر طرق این بوده است که مؤلف با ذکر طرق در واقع خودش روایت اجمالی آن کتاب ها را می کند. یعنی در واقع این اخبرنا یک نوع می گوید آن استاد من را متحمل این روایات قرار داد. ببینید آقایان در علم درایه گفته اند که ده تا طریق، معذرت می خواهم هشت تا طریق برای تحمل روایت وجود دارد. اینکه استاد شاگرد را متحمل روایت و راوی روایت قرار داده است به راه های مختلف هست. یکی اینکه به سماء است. استاد روایات را می خواند و شاگرد سماء می کند بعد از استاد. این بالاترین مقام هست که استاد قرائت کند و شاگرد بشنود که روش سماء می گویند. یک روش اینکه تک تک روایات را می خوند و شاگرد هم می شنود.

یک روش قرائت است. قرائت این است که شاگرد می خواند و استاد می شنود این مرحله بعدی است که قرائت روایات بر استاد. ولی هر دو اینها حالا که سماء یا قرائت باشد روایت تفصیلی است. یعنی تک تک روایات به این وسیله از استاد به شاگرد منتقل می شود. در سماء شاگرد می شنود از استاد و در قرائت تأیید شاگرد یعنی از باب تقریر استاد نسبت به این روایت را تحمل می کند. آن یکی خب مطالبی که ما در سند می گویند که سنت فعل معصوم و قول معصوم و تقریر معصوم. اینجا هم در واقع به منزله گاهی اوقات قول استاد هست آن قسم سماء هست. یکی اش به منزله تقریر استاد هست این است که عرض کنم خدمت شما گاهی اوقات هم می گویند مثلا قرأت هذا الکتاب علی الاستاد فأقرّ به. آن کلمه تقریر کردن را هم صراحتا ذکر می کنند. خب این دو مرحلپه.

مرحله سوم این که گاهی اوقات نه، استاد می آید و یک کتاب را به شاگرد مناوله می کند. می گوید یک روش هم روش مناوله هست.

مناوله یعنی اینکه یک نسخه ای از کتاب را به شاگرد می دهد. گاهی اوقات این مناوله همراهش اعلام هم هست. می گوید که مناوله می کند و می گوید که این هم کتاب فلانی هست. اعلام هم یکی از روش های دیگر است. یک جور دیگر این هست که اجازه هست. اجازه می دهد روایت کردن. اجازه هم در واقع این که استاد اجازه میدهد که روایت هایی که دارد برای شاگرد خود همین به منزله یک نوع تحمیل روایات به شاگرد به نحو اجمالی است. کأنه همین که من اجازه دادم کل روایت را بر تو تحمیل کردم و با این کار من شاگرد تحمل اجمالی کل کتاب ها را می کند. کل آن مجاز را. حالا هر چیزی را که اجازه به او تعلق گرفته باشد. خب این هم یک جور دیگر. یک جور دیگر وصیت است و یک جور دیگر ... حالا طرق هشت گانه ای هست که وجود دارد.

سوال: یعنی حاج اقا کتاب می دهد و می گوید که این مال فلانی است.

پاسخ: حالا صبر کنید.

گاهی اوقات بعضیها از تحمل ها ترکیبی است. یعنی چند تا راه را باهم در عرض واحد انجام می دهد. اجازه مقرون به مناوله. یک کتاب را به شاگرد می دهد و اجازه اش را هم می دهد. هم اجازه و هم مناوله و هم اعلام هم کرده است. این سه تا باهم می گوید این کتاب فلانی هست من این را به تو میدهم و اجازه هم می دهم که نقل کنی. اعلام و مناوله و اجازه سه تا باهم. گاهی اوقات به این سبک به سبک مثلا چند طریق با هم دیگر در یک عملیات انجام می شود

خب ببینید این طرق هشت گانه ای که روایات دارند گاهی اوقات متعلقشان یک شیء مشخص است مثلا این کتاب خاص را به او تعلق می گیرد مثلا اجازه اش را در نظر بگیرید گاهی اوقات اجازه یک شیء معین است می گوید این نسخه یا این کتاب را به شما اجازه دادم. گاهی اوقات نه، معین نیست می گوید جمیع روایات را هم من به تو اجازه دادم. نه اینکه یک شیء معینی را اجازه دهد. اجازه تعلق به یک شیء معین ممکن است نداشته باشد اجازه عامه باشد. اجازه عامه می گوید من همه روایات خودم را به تو اجازه می دهم . با این کار کأنه اجمالا شاگرد را متحمل روایات قرار می دهد. خب گاهی اوقات حالا اینکه چه چیزی روایت من هست من با این اجازه تعیین صغری نمی کنم. کأنه یک قضیه حقیقیه در اختیار شما می گذارم و می گویم که هر چیزی که کل ما کان روایتٌ لی یا روایتا لی فقد اجزتک. هر چیزی که روایت من باشد من اجازه دادم تو آن را از من نقل کنی. اما روایت من چه چیزی هست؟ تعیین صغری را شاگرد عهده دار است. جازه عامه به این معنا است. که یک موقعی هست ببینید اجازه خاصه است. اجازه خاصه این کتاب را به شما می گوید حق دارید این کتاب را نقل کنید. اجازه خاصه تعیین اینکه این کتاب مال من هست یا نه، این با استاد هست. استاد صغری را تعیین کرده است

ولی یک نوع اجازه ای داریم اجازه عامه. اجازه عامه این است که جمیع رویاتم را به شما اجازه می دهم. حالا روایت من کی باید تشخیص دهد که آیا این روایت روایت من هست یا نیست، این شاگرد هست که باید تشخیص دهد که این روایت، روایت من هست یا نیست. این اجازه عامه است. اجازه عامه به نحو قضیه حقیقیه است. تشخیص صغری اش با شاگرد است و این یک مدل اجازه ای بوده است. بحث اجازه عامه اجاز جمیع روایاته، یک چیزی بوده است که به خصوص از قرن شاید مثلا حدود زمان کلینی اینها خیلی مرسوم بوده است. و در شاگرد های کلینی هم ما این اجازه عامه را ما داریم. قدیمی ترین اجازاتی که من به آن برخورد کرده ام، دو تا اجازه هست. یک اجازه ابن ابی عمیر است و یک اجازه محمد بن احمد بن داود قمی صاحب کتاب مزار هست. حالا من برای اینکه این اجازه عامه را حالا وقت گذشت فردا انشاءالله توضیح بیشتر میدهم. این خیلی مهم است شناخت اینکه اصلا این نقش این طرق چه شکلی است اصلا طرق برای چه آمده است و نقش آن چیست و تأثیر دارد در خیلی از بحث های رجالی. حالا یک مقداری اش به بحث بصائر الدرجات خیلی وابسته نیست ولی حالا که بحث به اینجا رسید اجازه دهید این بحث را یک مقداری بیشتر توضیح دهم. من یک رساله خیلی مفصلی شاید هفتاد هشتاد صفحه در توضیح مفاد طرق و اجازات نوشته ام حالا این مطالبی که می خواهم بگویم خیلی چکیده کوچکی از آن بحث هایی است که در آن رساله عنوان کرده ام متأسفانه تحریر نهایی اش را گم کرده ام ولی چیزش هست مسوده اش هست حالا تا یک موقعی فرصت کنم یک بار دیگری این مسوده را یک بازنویسی دیگری کنم و امثال اینها این شاید عجیب این بود که ما از این نسخه یک زیراکس گرفته بودم و این زیراکس را دادم به آقای شهیدی به دو سه نفر دادم یکی به آقای نیازی دادم به آقای شهیدی دادم و بعد که اصل رساله را گم کردم زیراکسش را از آقای شهیدی خواستم زیراکسش را هم گم کردم به آقای نیازی گفتم گفت که هست لای کتاب هایم پیدا کنم به شما می دهم آن هم پیدا نکرد. حالا دیگر ظاهرا تقدیر نبوده است که البته اگر هم پیدا می کردم باید بازنویسی می کردم و یک ترتیب دیگری باید بحث دنبال می شد. ولی علی ای تقدیر ظاهرا شاید تقدیر این بوده است که این خیلی وقت هست که نوشته ام شاید بیش از پانزده سال است که نوشته اصل رساله را ولی ظاهرا قرار نبوده است که ما این را منتشر کنیم. تقدیر الهی چنین بوده است. حالا من چکیده بحث هایش را آن نکات اصلی که در این بحث هست را انشاءالله جلسه اینده توضیح می دهم و بعد بر می گردیم به بصائر الدرجات و اشاره اجمالی به اینکه این در چه بحث هایی تأثیر گذار است و خیلی از بحث هایی مثل تعویض اسناد و امثال اینها اصل تفکرش ناشی از نشناختن مفاد طرق و اجازات است.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و ال محمد